# همگام با نهضت امام؛ از پانزده خرداد تا انقلاب اسلامی

گفتوگو با محمد کیارشی رایزن فرهنگی ایران در وین

# ♦ اشاره

این حقیقت دارد که روایتهای تاریخی، توصیفکننده روابط علی بسیاری از رخدادهایی است که در تعولات هر جامعه تأثیرات بنیادی دارد ولی ممکن است مورخ به هر دلیلی در ثبت و ضبط وقایع از آن غفلت کند و این غفلت، نسلهای آینده را از آگاهی یافتن از بعضی رخدادها محروم سازد. تاریخ ایران حداقل در دوران معاصر از چنین نقصانی رنج میبرد و بسیاری از روابط علی رخدادها به انگیزهای متفاوت، یا در سینه راویان آن مکتوم مانده است و یا به طور کلی روایت تاریخی به حساب نمی آید. اگر تمته شود که بخش قابل توجهی از تاریخ دوران معاصر ایران هنوز به نگارش در نیامده است به خطا نرفته ایم. بازخوانی این روایتها از سینه راویان آنها و در کنار هم قراردادن آنها برای فهم دقیق تاریخ، بخشی از تلاشهای میمون و مبارک مورخان دردمند و حقیقتجو در فهم تاریخ است.

در راستای این هدف مقدس، بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر بخشی از وظایف خود را روی شناسایی



راویان روایتهای ناگفته و نانوشته متمرکز ساخته و تلاش می کند با فراهم ساختن زمینههای لازم، این روایتها را مکتوب کند و در اختیار محققان قرار دهد. در جهت این اهداف، تاکنون گفتوگوهای چندی با تعدادی از مبارزان دوران معاصر صورت پذیرفته است که بخشی از آنها در شمارههای گذشته فصلنامه پانزده خرداد منتشر شده است. در این شماره بخشی از گفتوگوی انجامشده با آقای محمد کیارشی، یکی از مبارزان تاریخ معاصر ایران در حوزه انقلاب اسلامی، در اختیار خوانندگان قرار می گیرد. روایتهای آقای کیارشی در نوع خود جالب و راهگشاست و بی تردید قسمتی از ناگفتههای نهضت امام خمینی(س) و فعالیتهای جریانهای سیاسی داخل و خارج از کشور را روشن می کند. این گفتوگو توسط آقای دکتر سیدحمید روحانی در تاریخ دوم فروردین ۱۳۸۹ در شهر وین انجام پذیرفته است. آقای کیارشی در حال حاضر رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در وین می باشد. با تشکر از ایشان که وقت خود را در اختیار بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر قرار دادند و حاضر شدند بخشی از خاطراتشان انتشار یابد و با تشکر از آقای دکتر روحانی که زحمت انجام این گفتوگو را متقبل شدند و آن را در اختیار فصلنامه قرار دادند. توجه خوانندگان را به این گفتوگو جلب می نماییم.



#### \* \* \*

 « جناب آقای کیارشی! از اینکه اظهار لطف کردید و در این گفتوگو شـرکت فرمودیـد سپاسـگزاریم.

 برای شروع خواهش میکنم مختصری از زندگینامه خود را برای آشنایی خواننـدگان بـا جنابعـالی بیـان فرمایید.

■ بسماشالرحمنالرحیم. من محمد کیارشی هستم. در ۱۳۲۱/۱۰/۹ به دنیا آمدم. در شناسنامه من نوشته شده است که در ایران متولد شدهام ولی خانوادهام میگویند که در کاظمین عراق متولد شدهام. نام پدرم عبدالوهاب و نام مادرم بتول است. بزرگشده خوزستان هستم و بیشتر در اهواز و آبادان زندگی کردهام و بعد از پایان تحصیلات دبیرستان برای ادامه تحصیل به خارج از کشور آمدم. من در سن ۹ یا ۱۰ سالگی پدرم را از دست دادم و بعد از آن مادرم



ما را با سختی بزرگ کرد و پسرعمویم که شوهر خواهر بزرگ من هم بود لطف کرد و من را برای ادامه تحصیل به آلمان اعزام کرد. پس از رفتن به آلمان، یک سال در شهر هامبورگ بودم در آنجا هم کار میکردم و هم زبان میخواندم و بعد هم از شهر آخن آلمان برایم پذیرش آمد و به آنجا رفتم و در رشته شیمی تحصیل کردم و لیسانسم را گرفتم.

#### 🕏 چه کارهایی میکردید؟

■ آن موقع اسكلتي از مركز اسلامي هامبورگ ساخته شده بود. مرحوم حجتالاسلام محققي به دستور آیتاللهالعظمی بروجردی پایه این مرکز را در آنجا ریختند. در آن زمانی که من وارد هامبورگ شدم ایشان به ایران تشریف برده بودند که یک مقدار پول تهیه بکنند و این مسجد را بسازند. مسجد هم با مشکلات زیادی ساخته شد و با مخالفتهای زیادی روبهرو شد؛ مخصوصاً با مخالفت کلیسا ولی در یکی از بهترین مکانهای هامبورگ ساخته شد. هنگامی که ایشان به ایران تشریف برده بودند که یول تهیه کنند و برگردند و مسجد را بسازند متأسفانه به رحمت خدا رفتند و بعد از ایشان آقای بهشتی تشریف آوردند. من در حدود ٦-٥ ماهی بود که به هامبورگ وارد شده بودم که مرحوم بهشتی وارد این شهر شدند و من در همان روزهای اول خدمت ایشان رسیدم و افتخار این را داشتم که در خدمتشان باشم و ایشان زمام مرکز را به دست گرفتند. قبل از اینکه ایشان تشریف بیاورند ما هفتهای یکبار شبهای جمعه جلسه قران داشتیم و در حدو د ۸–۷ نفر و جداکثر ۱۵ نفر در این جلسیات شیرکت میکردنید؛ دور هم جمع می شدیم و هر کسی چند آیه از سورههای قرآن می خواند و بعد از آن، نماز جماعت می خواندیم و جلسه تمام می شد. در آن زمان بر سر اینکه جلسه در منزل چه کسی برگزار شود اختلاف وجود داشت و چنین اختلافاتی زیاد خوشایند نبود. در همین جلسات کوچکی که مخفیانه برگزار می شد چنین مسائلی وجود داشت تا اینکه آقای بهشتی تشریف آوردند و محلی را اجاره کردند و این جلسات ۸-۷ نفره به جلسات ۶۰۰-۳۰۰ نفره تبدیل شــد و دیگر در منزل آقای بهشتی جای سوزن انداختن نبود. ایشان در همان روزهای اول ما را به دو



دسته تقسیم کرد و میگفت یک دسته باید ثابت یکند که خدایی وجود ندارد و هر استدلالی هم که می تواند بیاورد و یک دسته هم باید با استدلال ثابت بکند که خدا وجود دارد. این جلسات رونق بسیار خاصی گرفته بود و همانطور که عرض کردم جداً جای سوزن انداختن ندود به طوری که حدود ۲ ماه بعد از آمدن ایشان این جلسات عظمت خاصی پیدا کرده بود و وقتی که من میخواستم از ایشان خداحافظی بکنم (برای اینکه برایم از شهر آخن پذیرش آمده بود که بروم آنجا تحصیل بکنم) مجبور بودم وسط جلسه بروم و خداحافظی بکنم تا بتوانم به قطار برسم. خودم را به سختی از بین جمعیتی که در آنجا نشسته بودند به آقای بهشتی رساندم و از الشان خداحافظي كردم. در آن زمان كه من وارد ارويا شدم انجمن اسلامي وجود نداشت. یک انجمن بیشتر وجود نداشت و آن هم کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بود. هر کس که وارد کنفدراسیون می شد به یکی از شاخههای کمونیستی و سوسیالیستی و امثالهم گرایش پیدا می کرد به همین دلیل بعد از مدتی دیدم که در این انجمن جای من نیست. دانشجویان عربی که در شهر آخن بودند روزهای جمعه در اتاقی که در حدود ٥ متر در ٦ متر بود نماز جماعت میخواندند. من هم به آنجا میرفتم و نماز جماعت میخواندم و در آنجا با یکی از ایرانیها آشنا شدم و بعد از او با ایرانیهای دیگر آشنا شدم. بعد از مدت کوتاهی همین خواهران و برادران عرب، مسجدی را در شهر آخن ساختند به نام مسجد بلال که تحت نظر شخصیتی بود که تازه از سوریه فرار کرده بود و به خارج از کشور آمده بود به نام آقای حسام عطار. حسام عطار یکی از شخصیتهای مسلمان و از حزب اخوانالمسلمین بود و هست و هنوز هم در آنجا زندگی میکند و این حرکت را هم ایشان در آنجا به وجود آورد. ایشان در زمان حافظ اسد فرار کرده بود و به آنجا آمده بود. گویا خواهرش هم یکی از اعضای کابینه حافظ اسد بود. انجمن ما در آنجا شروع به کار کرد. اول در منازل اعضا، انجمن را تشکیل می دادیم و انجمن ما کم و بیش مخفیانه بود برای اینکه در آن زمان مسائل استلامی به این نجو مطرح نبود؛ ما کتابی نداشتیم و از شخصیتهای اسلامی ای که بعداً حضور پیدا کردند در آن زمان کسی حضور نداشت مثلاً شریعتی نبود و کسانی که در ایران مبارزه میکردند در واقع آن



موقع همهشان کمونیست بودند. هنوز سازمان مجاهدین خلق اسلامی پایه ریزی نشده بود و هر چه بود متعلق به کمونیستها و سوسیالیستها بود و کتاب علمیای راجع به مسائل اسلامی وجود نداشت. یک کتاب تفسیر نوین داشتیم که از آن زیاد استفاده میکردیم و یک مقدار هم سخنرانیهای مرحوم بازرگان بود که به صورت جزوه منتشر شده بود و ما آنها را تهیه میکردیم و میخواندیم. خودمان دور هم جمع میشدیم و مطالبی را میفهمیدیم و درک میکردیم. بعداً تصمیم گرفتیم که از کنفدراسیون خارج شویم و انجمنهای اسلامی را تشکیل دهیم.

### 🕸 شما در کنفدراسیون فعالیت سیاسی هم داشتید؟

■ بله. در کنفدراسیون فقط فعالیت سیاسی داشتیم؛ البته در آن زمان هنوز تظاهرات علیه شاه و اینطور مسائل مطرح نبود. بیشتر فعالیتها مربوط میشد به مقالاتی که آورده میشد و اخباری که از ایران راجع به مبارزات گروههای مارکسیستی و امثالهم میرسید. در درون کنفدراسیون هر کسی متعلق به یکی از شاخههای کمونیستی بود و هر کدام از آنها هر بار مقالهای میآورد که همهاش تقویت تفکر مارکسیستی – کمونیستی بود؛ مثلاً یک نفر مائوئیست بود، یک نفر مارکسیست ـ لنینیست بود و هر گروهی برای خودش تشکل خاصی داشت.

# 🕸 اعضای حزب توده هم در کنفدراسیون حضور داشتند؟

■ نخیر؛ حزب توده حزب منفوری بود که در آن زمان در بین کمونیستها حضور نداشت؛ اگر کسی میفهمید که یک نفر تودهای است این مطلب را مثل یک اهانت یا فحش مطرح میکرد. ما هم بعد از مدتی دیدیم که آنجا به درد ما نمیخورد و از آنجا خارج شدیم و هفتهای یکبار جلسات را در منزل یکی از بچهها برگزار میکردیم و تصمیم گرفتیم که انجمنها را بیرون تشکیل دهیم؛ این مسئله به سالهای ۱۹۲۶، ۱۹۲۵ و ۱۹۲۸ مربوط میشود.



- 🕏 یعنی سالهای ۱۳۴۳، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵.
  - ىلە.
- ﴿ زمانی که حضرت امام در ایران قیام کردند و قضیه ۱۵ خرداد بـهوجـود آمـد دانشـجویان ایرانـی در کنفدراسیون چه واکنشی نشان دادند؟
  - من در ایران بودم. در آن زمان هنوز به خارج از کشور نیامده بودم.
    - ◊ دانشجو بودید؟
- خیر؛ من بعد از اینکه دیپلم گرفتم همان پسرعمویم که من را به خارج از کشور فرستاد از من خواست که به گمرک آبادان یا به شرکت نفت بروم و استخدام شوم. بعد از اینکه نتوانستیم این کارها را انجام بدهیم و چند سال گذشت او من را به تهران فرستاد و گفت اگر توانستی خودت تنهایی گذرنامه بگیری تو را به خارج از کشور میفرستم. من به تهران رفتم و این اولین سفری بود که به تنهایی انجام میدادم. در حدود ۷-۲ ماه در تهران بودم و با مشکلات بسیار زیادی روبهرو شدم چون تهران را نمیشناختم و در آنجا در آن زمان باید یک سرهنگ یا مقامی بالاتر از آن یا یک وکیل مجلس و یا یک قاضی دادگستری مرا ضمانت میکرد تا بتوانم مجوز بگیرم و به من گذرنامه بدهند. من مدتهای مدیدی جلوی مجلس شورای ملی میرفتم تا با وکیل آبادان یا خرمشهر دیدار کنم و از آنها بخواهم که به من کمک بکنند اما موفق نشدم؛ تا اینکه بالاخره توانستم با وکیل اهواز تماس بگیرم و ایشان آقای مرتضوی نام داشت که با خانواده ما آشنایی داشت. ایشان لطف کرد و یک ضمانتنامه برای من نوشت و من با آن ضمانتنامه توانستم به اداره گذرنامه بروم و گذرنامه بگیرم و از ایران خارج شوم. این مسئله ضمانتنامه توانستم به اداره گذرنامه بروم و گذرنامه بگیرم و از ایران خارج شوم. این مسئله خدود دک سال به طول انجامند و من خلی ادبت شدم.
  - 🕏 از جریان ۱۵ خرداد چه چیزی به یاد می آورید؟
- در ۱۵ خرداد من در اهواز بودم. یادم میآید که در آن زمان ما در حسینیه بودیم و اطمینانی وجود نداشت که روحانیای که در آنجا صحبت میکند روحانی درباری است یا واقعاً

446

ماري ماري

یک روحانی است که از امام حمایت میکند. من یادم میآید وقتی یک روحانی راجع به این مطالب، جدی صحبت میکرد ما گروهگروه دنبال این روحانی راه میافتادیم و به دنبال او از حسینیه میرفتیم عباسیه و از عباسیه میرفتیم به مسجد که ببینیم او در سخنرانی بعدیاش چه مطالبی را مطرح میکند. مسئله ۱۵ خرداد در خوزستان و اهواز زیاد شبیه آنچه در قم و تهران اتفاق افتاده بود نبود. بعد از آن هم تبلیغات زیادی در این خصوص صورت گرفت. من یادم میآید که در سینماها قرآن سوخته را نشان میدادند و میگفتند که مسلمانها این کار را کردهاند و قرآن را هم سوزاندهاند و تبلیغات زیادی صورت میگرفت ولی آنهایی که باید میدانستند که قضیه چیست همه مطالب را میدانستند و تبلیغات روی آنها اثر نمیکرد ولی من چون در بین محصلان و دانشجویان، دوستانی داشتم میدیدم که این تبلیغات روی آنها ثریاد.

### 🕏 چه سالی از ایران خارج شدید؟

■ سال ۱۳۶۳ بود و چند ماهی از خروج من از ایران گذشته بود که منصور را ترور کردند. یادم می آید که من تازه از ایران خارج شده بودم و چون این اتفاق جلوی مجلس افتاده بود به همه می گفتم که من هر روز جلوی این مجلس ایستاده بودم که شاید بتوانم با وکیلی صحبت کنم و وکیلی بتواند کاری برایم انجام دهد.

# 🕸 در کنفدراسیون راجع به امام هم صحبتی میشد؟

■ اصولاً در کنفدراسیون راجع به دین اسلام، قرآن و بهخصوص آیتاشالعظمی بروجردی حرفهایی زده می شد و اهانتهایی صورت می گرفت و بیشتر، این مسئله باعث شد که ما از آنجا خارج شویم چون می دیدیم که در آنجا جز درگیری با آنها کار دیگری نداریم و به رغم اینکه این اهانتها را می کردند گاهی خود کمونیستها در صحبتهایشان به حضرت عباس قسم می خوردند؛ همان کسی که می گفت کمونیست است و به دین و هیچچیزی اعتقاد ندارد در فرهنگش این بود که به خدا و به حضرت عباس قسم بخورد اما بعضیها هم این طور بودند که



وقتی میخواستیم با آنها خداحافظی بکنیم هیچوقت نمیگفتند خداحافظ و به جای آن جمله دیگری را به کار میبردند که آن را به یاد نمیآورم. اینها باعث شد که من از کنفدراسیون بیرون بیایم و بعد هم که آقای بهشتی آمدند.

- ◊ آقاي بهشتي چه سالي آمدند؟
- سال ۱۳٤۳ بود که ایشان به خارج از کشور تشریف آوردند.
  - ♦ انجمن را شما تشكيل داديد يا آقاى بهشتى؟
- انجمن را ما تشكيل داديم ولي بعداً آقاي بني صدر و قطبزاده و حبيبي و خود آقاي بهشتي آمدند. بعداً با ارتباطاتی که با آقای [ایراهیم] بزدی و کسانی که در امریکا بودند پیدا کردیم تصميم گرفتيم که انجمنهاي اسلامي را تشکيل دهيم. انجمنهاي اسلامي را در شهرها تشکيل دادیم و بعد تصمیم گرفتیم که اتحادیه انجمنهای اسلامی را در شهرهای کشورهای اروپایی تشکیل دهیم. در آن زمان اساسنامهای هم نوشته بودیم که هر سه نفر می توانند یک انجمن تشکیل دهند و حداقل نیرو برای یک انجمن سه نفر بود چون در آن زمان نیروی مسلمان در خارج از کشور زیاد نبود و بیشتر کسانی هم که بودند در کنفدراسیون بودند و داشتند از دست می رفتند. این است که در درجه اول به کمک مرحوم بهشتی و بعد هم آقایانی که عرض کردم (حبیبی، قطبزاده و بنی صدر) انجمنهای اسلامی تشکیل شد و بعد از آن هم اتحادیه انجمنهای اسلامی تشکیل شد و در یک سال دو یا سهبار نشست داشتیم و این نشستها، نشستهای اولیه ما بود که استارتش به این وسیله زده شد. بعد از اینکه این استارت زده شد کسی که بیشتر از همه به این انجمنها سر می زد و پایههای این انجمنها را تقویت می کرد مرحوم بهشتی بود. ایشان به ما سر میزدند و به سؤالات بچهها جواب میدادند و مشکلات آنها را از نظر سیاسی و بهخصوص از نظر اسلامی حل میکردند. ایشان در مدت بسیار کوتاهی شاید یک سال هم نشده بود که زبان آلمانی را طوری یاد گرفته بودند که یکبار در یکی از سفرهایشان به اتریش با کاردینال اعظم اینجا که قرار بود پاپ اعظم شود مصاحبه



رادیویی داشتند. این اولین دور مذاکرات اسلام و مسیحیت بود که از آن زمان آغاز شد و این مذاکره به زبان آلمانی و بدون مترجم صورت گرفت. بعد، آقای بهشتی به شهر آخن و جاهای دیگر تشریف بردند و گفتند از مسلمانها و غیرمسلمانها دعوت عمومی بکنید و همه دانشجوها را دعوت بکنید، من به همه دانشجوها جواب میدهم هر سؤالی که داشته باشند. ایشان با سرعت زبان آلمانی را یاد گرفتند و وارد کل این جریانات شدند.

### 🕏 چنین کنفرانسی تشکیل شد؟

■ بله؛ در شهر آخن ما كنفرانسي تشكيل داديم كه كمونيستها به آن آمده بودند و در آنجا مسخره می کردند ولی آقای بهشتی با کمال متانت و اخلاق خوش و بزرگواری رفتار کردند. آنها راجع به مسائل اسلامی مثلاً راجع به ازدواج با چهار زن و اینطور مطالب حرفهای رکیکی میزدند و آقای بهشتی با کمال متانت به همه اینها جواب میداد. انجمنهای اسلامی از آن زمان رشد کرد و روزبهروز تقویت شد و این اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا تبدیل شد به اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در کل دنیا و جهانی شد و انجمنهای اسلامی در امریکا، کانادا، فیلیپین، هند و اقیانوسیه به ما گرویدند و یک اتحادیه جهانی بهوجود آمد. از همان روزهای اول، اتجادیه انجمنهای اسلامی در اروپا قبله همكارىهاى خودش را در نجف انتخاب كرد. ما هر سال خدمت امام راحل پيام مىداديم و ایشان هم به ما پیام می دادند و با پیام امام به اتحادیه انجمن های اسلامی بود که انقلاب اسلامی ایران آغاز شد؛ پیام ۱۳مادهای امام به ما روی کلیه منابر خوانده شد و در سه میلیون نسخه در ایران چاپ شد. در آن ۱۳ماده بود که امام تکلیف تمام آحاد ملت و گروههای مختلف جامعه اعم از دانشجویان، کارگران، کسبه، بازاریان و محصلان را معین کرده بودند. وقتی با این پیام، جنبش آغاز شد آقای بهشتی دوباره به ایران رفتند. مرحوم بهشتی در سال ۱۹۷۰ بـه ایران برگشتند و در سال ۱۹۷۸ (یعنی ۸ سال بعد از اینکه به ایران برگشتند و یک سال قبل از اینکه انقلاب به پیروزی برسد) دوباره به آلمان آمدند. قبل از اینکه ایشان به آخن بیایند به من



زنگ زدند و فرمودند بچهها را جمع کنید! پرسیدم چه کسانی؟ گفتند بچههای هیئت مدیره اتحادیه انجمنهای اسلامی را جمع کنید من میخواهم بیایم! ایشان به آخن تشریف آوردند و من به بچهها زنگ زدم و ایشان به منزل آمدند و قبل از اینکه بچهها برسند من در خانه در خدمتشان بودم. چند موضوع مطرح شد و من خیلی اظهار نگرانی کردم و گفتم حاج آقا! ببینید این شاه چقدر دارد مردم را میکشد و چقدر دارد آنها را تکهپاره میکند! همانطور که داشتم با ناراحتی شدید این مطالب را مطرح میکردم گفت صبر کن! صبر کن! اگر میخواهی مطالبی که میگویی باعث شود که موتور درونیات برای مبارزه و استقامت بیشتر، در مقابل شاه تقویت شود خوب است ولی اگر احساس ناامیدی در تو به وجود آید و اینها را طوری ناامیدانه بگویی که احساس ناامیدی ایجاد بشود بد است! مواظب باش که چطور داری صحبت میکنی! من از ایشان تشکر کردم و گفتم نه حاج آقا! میبینید که ما داریم هنوز میجنگیم و اینجا داریم من از ایشان تشکر کردم و گفتم نه حاج آقا! میبینید که ما داریم هنوز میجنگیم و اینجا داریم ناامیدی به وجود نیاید.

### 🕸 انجمن اسلامی چه فعالیتهایی داشت؟

■ ما ۲-۰ سال اول را فقط برای تقویت ایدئولوژیک و آشنایی بیشتر و عمیق با اسلام گذاشته بودیم؛ همانطور که عرض کردم ما در مقابل گروههای مارکسیستی، کتابهای اصیل اسلامی که راجع به تجزیه و تحلیلهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باشد نداشتیم. گروه اول سازمان مجاهدین خلق راجع به نهضت حسینی و مسائل اقتصادی کتابهایی نوشته بودند که بعداً با تحولی که در سازمان مجاهدین خلق به وجود آمد و آنها در واقع کمونیست شدند و آن کودتایی که در آن سازمان به وجود آمد یک ضربه بسیار شدید به ما مسلمانان زده شد چون تنها گروه اسلامی که در آن زمان با شاه مبارزه می کرد و ما در مقابل دیگر گروههای کمونیستی سینه سپر می کردیم همین گروه بود؛ چون بین ما جنگ بود ما به عنوان مسلمان داشتیم عرض اندام می کردیم هم از نظر فکری هم از نظر محتوایی و هم از نظر مبارزاتی



چیزی عرضه میکردیم تا بتوانیم بچههای دیگر را جذب نماییم. کمونیستها دایم میگفتند مبارزه مال ماست و ایدئولوژی و طرز تفکر مبارزاتی را فقط کمونیستها دارند و اسلام یک دین تخدیرکننده است و اجازه مبارزه نمیدهد. با این مسائلی که به وجود آمده بود ما یک قدرتی گرفته بودیم ولی از نظر محتوایی زیاد قدرتی نداشتیم.

♦ امام در سال ۱۳۴۸ یعنی ۱۹۶۹ در نجف مسئله حکومت اسلامی را مطرح کردند؛ این مسئله در میان
 انجمن اسلامی دانشجویان چه باز تابی داشت؟

■ بازتاب بسیار زیادی داشت. ما اعلامیههای ایشان را گرفتیم و از طرف اتحادیه اسلامی دانشجویان به صورت کتاب در آوردیم و روی جلد آن نوشتیم حکومت اسلامی و آن را به عنوان نظریات امام در همه جای دنیا یخش کردیم و به امریکا و کانادا فرستادیم. اعضای اتحادیه انجمنهای اسلامی آنها را حتی به ایران هم فرستادند و این یکی از افتخارات ما بود که در مقابل سیستم حکومتیای که مارکسیسم مطرح میکرد اینها را مطرح میکردیم و حتی نامه امام على(ع) به مالك اشتر را به عنوان مانيفست حكومت اسلامي در مقابل مانيفست مارکسیسم و کمونیسم مطرح میکردیم و میگفتیم که بیایید مقایسه کنید و دنیا بیاید ببیند که چه کسی چه چیزی میگوید تازه این مربوط به ۱٤٠٠ سال قبل است ولی مارکسیسم به قول شما مدرن است؛ ببینید کدام صحیحتر است! در آن زمان ما تقویت شده بودیم. ما سعی کرده بودیم که در سالهای اول، کمتر کار سیاسی انجام دهیم و بیشتر سعی کنیم از لحاظ فرهنگی و ایدئولوژیک خودمان را تقویت کنیم که وقتی بچههای خودمان وارد صحنههای مبارزاتی با کمونیستها در دانشگاهها و جاهای دیگر میشوند نه تنها جذب نشوند بلکه در بحث و مجادله توان ایستادگی در برابر آنها را داشته باشند. این بود که چند سال اول را به صورت کم و بیش مخفیانه فعالیت می کردیم و کار سیاسی هم انجام نمی دادیم. تظاهراتی علیه شاه نبود بلکه کارها بیشتر فرهنگی بود. بعد یکدفعه وارد این جریان شدیم و شروع کردیم بـه تظاهرات و اعتصاب غذا و درگیری با گروههای کمونیستی و تمام این مطالب در صحنه دانشگاه انجام



می گرفت و بین گروههای اسلامی و گروههای کمونیستی برای جذب نیروهای جدیدی که به خارج از کشور می آمدند جنگ بریا بود. در انجمنها برنامهریزی صورت می گرفت و گروههای مختلف تشکیل می شد که به کسانی که تاز هوار د بو دند خدمت یکنند، برای دانشجو ها پـذیر ش و اتاق بگیرند و مشکلات آنها را حل بکنند حتی کلاسهای زبان و درسهای دیگر برگزار میشد؛ مثلاً من خودم چون رشتهام شیمی بود کلاس شیمی و زبان آلمانی را در مرکز اسلامی شهر آخن که مکان انجمن ما شده بود برگزار میکردم و سعی میکردیم به این طریق این بچهها را جذب کنیم. به جایی رسیده بودیم که اتاقی را اجاره میکردیم و در آن تختخواب میگذاشتیم که اگر جوانها آمدند و جا نداشتند آنها را سریعاً به اینجا بیاوریم تا کمونیستها نتوانند آنها را ببرند و ما در اطراف آنها باشیم و آنها را وارد انجمن خودمان بکنیم؛ چنین درگیریهایی بین انجمنهای اسلامی ما و گروههای کمونیستی در همه شهرهای اروپا و در همهجا وجود داشت. در این مدت انجمن اسلامی شهر آخن که یابهگذار انجمینهای اسلامی در اروپا بود انجمنی بسیار قوی شد به طوری که در بعضی موارد ۱۷-۱۹ نفر از انجمن ما به شهرهای ديگر ميرفتند تا تحصيل كنند ولي باز هم انجمن ما قويترين انجمن باقي ميماند و ما حتى از كمونيستها دعوت مىكرديم كه بيايند و حرف اسلام را گوش بكنند و ايدئولوژي اسلام را با طرز تفکر کمونیستی خودشان مقایسه کنند؛ هم در مورد اقتصاد و هم در مورد مسائل سياسي، اجتماعي، اخلاقي و ... و الحمدلله انجمن اسلامي قدرت بسيار زيادي ييدا كرد.

# 🕸 سفر مجدد شهید بهشتی به اروپا براساس چه انگیزهای بود؟

■ من به آقای بهشتی گفتم حاج آقا! شما الان میخواهید بچهها را جمع بکنید چه چیزی میخواهید به آنها بگویید؟ موضوع چیست؟ گفت هیچی! آمدهام با شما دوباره آشنا شوم. گفتم حاج آقا! شما ما را بزرگ کردید شما سرپرست ما بودهاید در اینجا شما پایهگذار بودهاید شما من را نمیشناسید؟ گفت من تا هشت سال پیش که اروپا بودم شما را میشناختم. هشت سال از آن زمان گذشته است من نمیدانم که شما چه تغییری کردهاید! من نمیدانم شما چه شدهاید!



آن زمان هم، زمان تغییرات فکری و ایدئولوژیک بود. بعد در مورد مسائل مختلف سؤال کرد و من برایش شرح دادم. بعد گفتم حاج آقا! وقتی شما من را شناختید میخواهید چه کار کنید؟ گفت از من می پرسند که اتحادیه انجمنهای اسلامی چیست. من باید بدانم شما چه کسی هستید. گفتم حاج آقا! شما نمی دانید که ما کی هستیم؟ گفت من تا هشت سال پیش شما را میشناختم. الان پیام امام به اتحادیه انجمنهای اسلامی در سه میلیون نسخه در ایران تکثیر شده و روی منابر خوانده می شود و انقلاب به یا کرده؛ من باید بدانم این اتحادیه انجمنهای اسلامی چه کسانی هستند لذا آمدهام تا دوباره از نزدیک با شما آشنا شوم. گفتم حاج آقا! موضوع چیست؟ گفت آمدهام نیرو بگیرم! گفتم نیرو برای چی؟ برای کی؟ گفت برای بعد از انقلاب! گفتم حاج آقا! مگر قرار است در ایران انقلاب شود؟ گفت بله که انقلاب میشود! این مطلب را که خدمتتان عرض میکنم مربوط به قریب به یک سال قبل از پیروزی انقلاب است؛ میخواهم خدمتتان عرض کنم که دیدگاه ایشان چگونه بود. ما اصلاً فکر این را نمی کردیم که انقلابی در ایران رخ دهد. ما این مسئله را در خواب هم نمی دیدیم ولی ایشان میگفت من آمدهام برای بعد از انقلاب نیرو بگیرم! آن شب بچهها به آنجا آمدند و ایشان اطلاعات دقیقی از وضعیت داخلی انجمنها گرفتند و به ما هم که دلمان به خاطر این همه کشتاری که صورت گرفته بود پردرد بود روحیه و اطمینان دادند که نهایت این مبارزه جز پیروزی چیـزی نخواهـد بود که بعد هم از اینجا حرکت کردند و به کشورهای دیگر رفتند و با بچههای انجمنهای جاهای دیگر هم از نزدیک آشنا شدند و آن انجمنها را ارزیابی کردند. بعد از آنجا به امریکا رفتند و بعد از اینکه انجمنهای اسلامی را در امریکا و کانادا دیدند دوباره از همین راه برگشتند و به ایران رفتند.

🕸 چه کسانی از مؤسسان و بنیانگذاران انجمنهای اسلامی تا آخر ماندند؟

■ انجمنهای اسلامی در اوج خودشان بودند که انقلاب به پا شد یعنی ما در انجمنهای اسلامی چهار مشاور داشتیم که آقای بهشتی، آقای حبیبی، قطبزاده و بنیصدر بودند. به



مرور انجمنهای اسلامی قدرت و توسعه پیدا میکرد و نیروهای ما روزیهروز بیشتر میشدند. خودتان میدانید که بنیصدر جزء کسانی بود که جبهه ملی را هدایت میکرد و مسئولیت جبهه ملی خارج از کشور را به عهده داشت از طرف دیگر در جبهه ملی گروهها و احزاب مختلفی بودند؛ نهضت آزادی هم جزء جبهه ملی بود. آقای قطبزاده هم نماینده نهضت آزادی خارج از کشور بود و آقای حبیبی هم تشریف داشتند که نمیدانم در آن زمان جزء نهضت بودند یا نه ولی از نظر فکری سه مسلمانی که ما در خارج از کشور در جبهه ملی میشناختیم اینها بودند که با ما همکاری میکردند تا اینکه بین قطبزاده و بنی صدر اختلاف افتاد. قطبزاده به بنی صدر می گفت در جبهه ملی جز نهضت آزادی افراد مسلمانی نداریم که معتقد به اسلام باشند. چرا ما برای جبهه ملی فعالیت میکنیم؟ جبهه ملی را هم در خارج از کشور داریم ادامه میدهیم چرا این فعالیت را فقط برای نهضت آزادی نکنیم که مسلمان هم هست؟ بنی صدر معتقد بود که جبهه ملی را باید نگه داشت و لازم است بماند و قطبزاده خودش را جدا کرد. ميان ابن دو نفر اختلاف ابجاد شد. ابن اختلاف متأسفانه عبناً در ميان بسياري از اعضياي انجمنهای اسلامی به وجود آمد تا جایی که عدهای بودند که طرفدار قطبزاده بودند و عدهای هم طرفدار بنى صدر بودند و عدهاى هم مثل ما نظرشان فقط انجمنهاى دانشجويان بود، بدون نفوذ سیاسی. البته من این را به خاطر دارم که ما بعد از اینکه دیدیم این نفوذ دارد صورت می گیرد و آنها دارند از اتحادیه انجمینهای اسلامی برای خودشان و احزابشان پارگیری میکنند از آنها تقاضا کردیم که اگر میشود هیچ دخالت حزبیای در اتحادیه انجمنهای دانشجویان نکنند و اجازه دهند که این حرکت یک حرکت دانشجویی باقی بماند. همه به ما قول دادند که این کار انجام بگیرد جز آقای حبیبی که گفت: من فکر نمیکنم که بتوانم این کار را انجام بدهم بنابراین خودم را کنار میکشم. ایشان مردانه خودش را کنار کشید ولی بنی صدر و قطبزاده قول دادند و هنچ کدامشان هم به قولشان عمل نکردند و نه تنها به بارگیری خودشیان ادامه دادند بلکه درگیریهای خودشان را نیز به درون اتحادیه منتقل کردند.

در این بین سر و کله یک نفر دیگر پیدا شده بود آن هم آقای سروش بود که ایشان هم



روزهای اول زندگیاش در آنجا را میگذراند ولی او هیچگونه دخالتی در مسائل سیاسی نمیکرد و اصلاً کار سیاسی نمیکرد و اعتقادی به کار سیاسی نداشت. ایشان در آن زمان به عنوان یک ایدئولوگ و کسی که دارای فکر است (چون پوپریست هم هست و خیلی به پوپر اعتقاد دارد) همان مسئله ابطالپذیری پوپر را بیشتر در رابطه با مسائل کمونیستی مطرح میکرد و سعی میکرد که از طریق طرز تفکر پوپر، کمونیسم را رد کند و آن را به عنوان نوعی طرز فکر غیرعلمی مطرح کند؛ همانطور که پوپر آن را مطرح میکرد. چون کمونیستها معتقد بودند که طرز تفکرشان صددرصد علمی است. ما گروهی را در اروپا تشکیل دادیم که من هم عضو آن بودم و ده نفر بودیم. قرار شد که آقای سروش بیاید و این ایده و طرز تفکر را به ما منتقل بکند و ما را وارد این جریان بکند و ما ده نفر بعداً به انجمنهای مختلف برویم و بچهها را در این درگیری دایمی که بین اسلام و مارکسیسم به وجود آمده بود از نظر فکری تقویت کنیم و آقای سروش هم دو، سه هفته به آلمان آمدند و ما کلاسها را در شهر آخن برگزار

# 🕏 غیر از شما چه کسانی بودند؟

■ بچههای انجمنهای اسلامی؛ مثلاً خانم طباطبایی بود، آقای صادق طباطبایی بود، بچههای دیگر بودند که الان دقیق یادم نمیآید. ما در سالن غذاخوری دانشگاه با کمونیستها هر روز درگیری داشتیم. نزدیک ظهر که میشد ما میز کتابهای اسلامی میگذاشتیم و آنها هم میز کتابهای کمونیستی.

# 🕸 این قضیه به چه سالی مربوط میشود؟

■ این مربوط به ۳-۲ سال قبل از انقلاب است و هر چه به انقلاب نزدیکتر می شدیم این مسائل هم بیشتر به اوج خودش می رسید. در زمانی که اوج تظاهرات و کشتارها در ایران اتفاق می افتاد من مسئول این شدم که به انگلستان بروم و در آنجا تظاهرات و اعتصاب غذا برپا کنیم. آقای سروش هم آنجا بود. ما بچههای انجمنها را جمع کردیم و برای تظاهرات و

444



اعتصاب غذای چندروزه که میخواستیم در آنجا انجام دهیم آنها را دو دسته کردیم ولی آقیای سروش به دارودستهاش امر به معروف و نهی از منکر و ... درس میداد. ما هم به آنجا رفته بودیم و میگفتیم الان زمان مبارزه است! ملت ایران به خیابانها ریختهاند و دارند لت و پار مى شوند الان بايد وارد جريان شد و دنيا را روشن كرد! بايد تظاهرات و اعتصاب غذا و روشنگری کرد! اما آنها به این امر معتقد نبودند و ما را هم مسخره می کردند که در لندن اعتصاب غذا و تظاهرات می کنیم. بین ما و آقای سروش و دارودستهاش همیشه اختلاف نظر وجود داشت. زمانی که ما در کلیسا اعتصاب غذا کرده بودیم به آقای سروش میگفتم بیا دو کلمه برای اینها سخنرانی کن! میگفت اینطور چیزها در قاموس ما نیست. من این کار را نمی کنم. می گفتم بیا من برایت نقاب می گذارم! در تظاهرات انگلستان برای کسانی که مى ترسيدند تظاهرات كنند نقاب درست كرده بوديم ولى او حاضر نمى شد سخنراني كند و من دوباره باید یا ایران تماس میگرفتم. همان موقع که میا در لنیدن اعتصباب غیذا می کردیم در یاریس، آلمان، رم و اسپانیا هم اعتصاب غذا داشتیم و تمام بچهها را در سراسر دنیا بسیج کرده بودیم که همه اعتصاب غذا و تظاهرات کنند و همه این کار را با هم انجام می دادیم که یک کار همگانی باشد. قطبزاده را می فرستادند می آمد و اطلاعاتی را که از ایران گرفته بود یخش میکرد و میگفت که چه اتفاقاتی در ایران افتاده است و سخنرانی هم میکرد. بنیصدر و دیگران هم به رم و یاریس می رفتند اما آقای سروش حاضر نبود سخنرانی کند. آقای خرازی هم در آنچا بودند و تنها کسی که به من کمک میکرد همسیر آقیای کمیال خیرازی بیود کیه در نوشتن اعلامیهها و چاپ آنها خیلی برای ما زحمت کشید. ما گروهی تشکیل داده بودیم و با آن گروه یک هفته تمام تا صبح عکس شریعتی را میکشیدیم و عکس شهدا را بزرگ میکردیم و اعلامیه ها را به زبان انگلیسی و فارسی مینوشتیم که وقتی تظاهرات و اعتصاب غذا بریا می شود در جاهای مختلف نصب شود.



◊ در سال ۵۴ من به هامبورگ رفتم و مدتی در آنجا بودم و از روزنامههای خارجی مثل *لوموند و گاردین* و ... استفاده کردم که ببینم درباره ۱۵ خرداد چه نوشتهاند. آن مدتی که در آنجا بودم احساس می کردم که در میان دانشجویان مقداری بی بندوباری وجود دارد؛ مسئله حجاب را خیلی رعایت نمی کردنید؛ ییه نامحرم دست می دادند، از ذبح غیراسلامی استفاده می کردند و بعضی از آنها حتی نماز هم نمی خواندند. ■ ذبح اسلامی در آن زمان در خارج از کشور وجود نداشت ما نامهای برای امام نوشتیم و پرسپدیم که با توجه به مشکلاتی که برای ذبح اسلامی وجود دارد چه کار باید بکنیم. امام زیر استفسار ما نوشته بودند غیرممکن نیست! یعنی باید انجام بگیرد. ما در آن زمان شروع کردیم به صحبت کردن با قصابیها و مقامات آلمانی و توانستیم مجوز بگیریم و ذبح شرعی انجام دهیم. دیگر از آن زمان ذبح شرعی آغاز شد. انجمنهای اسلامی یک عده اعضا داشتند و تعداد بسیار زیادی شمیات داشتند. ما هفتهای بکیار شبهای جمعه خلسه داشتیم و مهردندیم که در انجمن اسلامی ما چهل نفر نشستهاند. آنها به انجمن ما می آمدند و ما در سالنهای دانشگاه مخصوصاً سالن غذاخوری اعلامیه میزدیم که موضوع این هفته انجمن اسلامی چیست. خیلی از کسانی که علاقهمند بودند حتی کمونیستها، میآمدند ببینند که ما راجع به این موضوع چه مى گوييم مخصوصاً اگر موضوعاتي بود كه به آنها هم ارتباط داشت. خيلي ها با ما صحبت می کردند و دوست بودند ولی هنوز مثل ما عضو انجمن اسلامی نبودند. کسانی که عضو میشدند باید این مسائل را رعایت میکردند. روزهای اولی که ما به اینجا آمده بـودیم تقریبـاً هیچکس حجاب نداشت. کم بودند کسانی که باحجاب بودند حتی در خیابانهای آنجا آدم باحجاب نمی دیدیم حتی در میان ترکها و عربها خیلی کم آدم باحجاب دیده می شد. به مرور این مسئله تقویت شد بهویژه از زمان انقلاب اسلامی ایران به بعد. شما کدام دختر ایرانیای را میشناسید که در آن زمان برای تحصیل به خارج از کشور آمده باشد و باحجاب بوده باشد؟ ما افراد را جذب میکردیم آنها به انجمنهای ما میآمدند بعد به مرور باحجاب میشندند و به مرور بهتر می شدند. این است که در آن سالهایی که ما شروع به این کار کردیم از هر نظر با هزار و یک مشکل روبهرو بودیم. اصلاً زمینه اسلامی وجود نداشت. برای چه بچهها به



عضویت کنفدراسیون درمی آمدند؟ برای اینکه نه انجمنی وجود داشت و نه طرز تفکر اسلامیای حاکم بود. خدا در آن زمان به ما چند نفر رحم کرد که قرآن می خواندیم، مسلمان بوديم، دوستان اسلامي داشتيم و براي قرآن خواندن فعاليت ميكرديم. تمام فعاليت ما قبل از آمدن مرحوم بهشتی خواندن قرآن در آخر هفته و برگزاری نماز جماعت بود و در آن نماز، دانشجویی که امام جماعت شده بود دعا میکرد خدایا زندانیان سیاسی ما را آزاد کن! همه به همدیگر نگاه می کردند که او چه تفکر سیاسی ای دارد و فردا پدرمان را در می آورند. من این مطالب را آنجا می دیدم. ما افراد سمیاتی داشتیم که به مرور می آمدند و کسی نمی دانست که چه کسی عضو است و چه کسی نیست ولی ما خودمان متوجه این جریان بودیم که هسته اصلے، همچنان محکم و یابرجا باشد و سعی کنیم اینها را جذب کنیم و از اول سعی ما بر این بود که هر کس با هر ظاهر و باطنی که داشت از کمونیستها جدا باشد و به محیط ما بیاید. آنها هم می آمدند و کسانی که باید باحجاب می شدند، شدند و کسانی که باید نماز می خواندند، نمازخوان شدند، خود کمونستها برای اینکه با بچهمسلمانها دوست شوند وقتی می دیدند یک نفر از آنها نمازخوان شده است چندبار با او نماز مهخواندند که بتوانند او را جذب کنند و به سوی خود بکشانند یعنی همه حرف ما جذب نیرو بود که دانشجویان به سمت کمونیستها نروند و به سوی ما بیایند و جذب ما شوند. ما سعی میکردیم که تا جایی که می توانیم جذب کنیم و اگر شما یک عده را این جوری دیدید مسلماً سمیات بودند و مطمئناً جزء اعضای انجمین نبودند برای اینکه اگر اساستامه انجمن را بخوانید برای عضو شدن و وارد شدن به انجمن همه این شرایط وجود دارد. ما زمانی آنها را عضو میکردیم که از مسلمان بودنشان اطمینان حاصل مىكردىم.

♦ به نظر شما چرا آقای سروش از دخالت در مسائل سیاسی خودداری می کرد؟ ایشان سابقه انجمن حجتیه دارد. آیا اعتقادی به سیاست نداشت یا از بیم اینکه برایش در ایران مشکلی ایجاد شود این کار را می کرد؟

■ من فكر مىكنم كه هر دوى اينها باشد. اولاً اعتقادى به اين امر نبود كه انقلابى بخواهد رخ

449



دهد که آبندهای برای خودش در آن تصور کند و بعد هم اعتقادی به کار سیاسی نداشت. ما حتى درگير هم شده بوديم. ايشان ميخواست عليه شريعتي مطالبي را يخش بكند چون خودش را از شریعتی، بنی صدر و دیگران بالاتر می دید. صد برابر قوی تر از آن کیش شخصیتی که در بنی صدر سراغ دارید در سروش وجود دارد. سروش، خدا را هم بنده نبود. سروش اصلاً هیچکس را بالاتر از خودش قبول نداشت و الان هم ندارد. یکی از درگیریهای بسیار شدید ما در درون اتحادیه انجمنهای اسلامی درگیریای بود که بین این دو قطب کیش شخصیت، بنی صدر از یک طرف و سروش از طرف دیگر، وجود داشت. سمینارهای ما همیشه با درگیری پایان پیدا می کرد و درگیری ها هم شدید بود. سروش از یک طرف خودش را بالا می دید و با فلسفه وارد می شد و به بنی صدر حمله می کرد و بنی صدر هم به او حمله می کرد. ما یک ارگان داشتیم به نام اسلام؛ مکتب مبارز و سالی چند نسخه از آن را چاپ میکردیم. ما مقالاتی را از بنی صدر، سروش، شریعتی و یا کسان دیگر چاپ می کردیم. وقتی مقالهای از سروش در آنجا چاپ میشد بنیصدر با این مطلب برخورد میکرد. بنیصدر که برخورد میکرد سروش باید حتماً او را میکوبید! وای به حال ما اگر یکبار مقاله یکی از آنها را زودتر چاپ مے، کردیم و مقاله یکی را دیرتر! در آن صورت باید با یکی از آنها درگیر میشدیم. هر دوی اینها خودشان را یک مقام والا و یک قطب می دانستند و این به دلیل کیش شخصیتی بود که در این دو نفر مخصوصاً در سروش بود. اولین کتابی که سروش چاپ کرد کتاب نهاد ناآرام جهان بود. خیلی قبل از انقلاب بود که برای اولینبار این کتاب چاپ شد و ما هم زیاد به آن مراجعه مىكردىم چون در آن زمان كتابى نداشتيم تا اينكه شريعتى اى بهوجود آمد و بعد با آيتالله مطهری آشنا شدیم و درسها، کتابها و سخنرانیهایش را که در حسینیه ارشاد انجام میداد شناختیم؛ اینها بود که به ما کمکم جان داد و ما وارد جریان شدیم. در این بین آقای سروش به عنوان کسی که ادعای فیلسوف بودن مے کرد وارد جریان شد والے نمے توانست بینید که شخصیتی مثل مطهری وجود داشته باشد که از او بالاتر باشد؛ نمی توانست ببیند که شخصیتی مثل شريعتي وجود دارد.



- ♦ اختلاف ایشان با شریعتی در چه بود؟
- اشکال میگرفت. میگفت این حرفهایی که میزند در فلان مورد بیخود است؛ باید اینجوری باشد. در مورد بنیصدر یا آقای مطهری هم همینجور. ایشان خودش را همیشه بالاتر از دیگران میدانست. خودش را یک چیز متفاوت میدانست و روزبهروز این کیش شخصیتش تقویت میشد و بیشتر میشد و در مورد مسائل سیاسی ایشان اعتقاد داشت که فقط با فکر و اینجور مطالب باید وارد جریان شد نه با مسائل سیاسی؛ مسائل سیاسی بیارزش است و کاری هم از پیش نمیبرد.
  - ♦ موضع گیری های اخیر آقای سروش علیه بعضی از احکام الهی را بر چه مبنایی می توان توجیه کرد؟
- قبلاً درباره این صحبت کرده بودیم که چه خطری در طرز تفکر التقاطی وجود دارد. این موضوع خیلی پیچیده است. اگر یک نفر باشد که بگوید من این فکر را کلاً قبول ندارم و یک چیز جدیدی بگوید میشود فهمید چه میخواهد بگوید و با او گفتوگو کرد. هر جا ضعفی وجود داشته باشد دشمن از آنجا وارد میشود. کسانی که زمینه جذب شدن را داشته باشند جذبشان میکنند آنها کارشان را انجام میدهند الان ما ایرانیهای زیادی را داریم که در اینجا ماندنی شدهاند و دیگر برنمیگردند. مسلمانهای زیادی را داریم که دیگر مسلمان نیستند و دراند به غرب خدمت میکنند. ما در ایران برایشان زحمت کشیدهایم اما الان به غرب آمدهاند و شدهاند خدمتگزار اینها و به جامعه اینها کمک میکنند. اگر به آنها بگویید برگرد به ایران، میگویند نه من در اینجا راحتترم و در اینجا میمانند بعضیها را هم میبینید که هر بلایی که سرشان بیاید حاضر نیستند در غرب بمانند و میگویند من باید به مملکتم برگردم و در آنجا خدمت کنم. الان شما چقدر در داخل کشور نیرو دارید که چون امکاناتی در داخل کشور نیست خدمت کنم. الان شما چقدر در داخل که به خارج از کشور میآیند با این هدف میآیند که چین بیشتری یاد بگیرند چون به رشته خودشان علاقه دارند ولی غرب زمینه جذب اینها را ایجاد بیشتری یاد بگیرند چون به رشته خودشان علاقه دارند ولی غرب زمینه جذب اینها را ایجاد میکند. و آنها را جذب میکند. الان دارند خرج میکند.؛ برای همه افکار اعم از سیاسی و



غیرسیاسی دارند پول میدهند چون میبینند که طرف جوان است و اول زندگیاش است و یک یتانسیل بسیار قوی و بالقوه دارد و برای خدمات بزرگ و ارزنده و پیش بردن جامعه آماده است. میگویند من خرجت را میدهم و تو را به کانادا و امریکا میبرم و در دانشگاه میگذارم و او هم شروع میکند به کار کردن. به نسبت خدماتی که آن جوانها می توانند بدهند مبلغ بسیار کمی برایشان خرج میکنند و بعد هم بزرگترین خدمات را از آنها می گیرند. شما به پیشرفتهای علمی امریکا نگاه بکنید! ببینید در ناسا و جاهای دیگر چقدر ایرانی وجود دارد! رؤسای بیمارستانهای مختلف اینجا ایرانی هستند؛ اینها پتانسیل و قدرت است. آنها برای آیندهشان از اینها استفاده میکنند. از اینها به عنوان ابزار برای پیشبرد کارشان استفاده مىكنند. ما هنوز اين توانمندىها را نداريم. تجربه لازم را براى اين مطالب نداريم چون ما را عقب نگهداشتهاند. زمینههای لازم برای پیشرفت علمی در گذشته نبوده است. ما الان در این چند سال بعد از انقلاب داریم جهشی عمل میکنیم. قبل از آن فاصلهها با غرب خیلی زیاد بود. انسانها خودشان یک مقدار ضعف دارند. اگر تربیت خانوادگی و تربیت اجتماعی آنطور که باید و شاید نباشد این مشکلات به وجود می آید و گرنه آقای سروش یا کسان دیگری را که طرز تفكرشان از سروش هم بدتر است چه كسى خراب كرده است؟ اينها از كجا آمدهاند و چطوري چنین طرز تفکری دارند؟ مسئله جدایی دین از سیاست یک برنامه غربی بوده است و در زمان خودش ممکن بود که در غرب درست بوده باشد اما آن هم جدایی مسیحیت از سیاست بود نه جدایی اسلام از سیاست. آن هم مسیحیت آن زمان نه مسیحیت خود حضرت مسیح(ع)؛ مسیحیت کلیسای دوران سیاه قرون وسطی. حق هم بوده است که این جدایی صورت بگیرد و علم پیشرفت بکند چون جلوی علم را گرفته بود. مسیحیت کلیسا از زمین تا آسمان با دین حضرت مسيح فرق ميكند، از زمين تا آسمان با دين اسلام فرق ميكند ولي اين را تعميم دادند. اینها چیزهایی است که تلقین شده بعد هم می آیند و زرق و برق غرب را می بینند. زمینههای این دویست سال گذشته غرب از کجا آمده است؟ این ثروتی که در اینجا وجود دارد به چه وسیلهای به دست آمده است؟ بعد از انقلاب کبیر فرانسه، این کشور چه جنایتی در دنیا کرد!



چه بردگیای به وجود آورد! چه غارتهایی کرد! چه تکهپارههایی را از آسیا، آفریقا و امریکای شمالی و جنوبی و دنیا به وجود آورد! و از این توانمندی به خاطر اینکه دین و ارزشهای خدایی و الهی در آن نبود سوءاستفاده کرد. با ملتهای دنیا چه کرد و چه غارتهایی کرد! اینها که دیگر برای آقایان مطرح نیست! آنها فقط زرق و برق امروز را می بینند. برنمی گردند نگاه کنند که هر جا اسلام پا گذاشت، چه با شمشیر و چه بدون آن، چه بهشتی به وجود آورد و باعث چه ترقی و پیشرفتی شد! چه علم و دانشگاهی به وجود آورد! چه پیشرفت اقتصادی ای به وجود آورد! غرب بعد از انقلابش که دین و ارزشهای خدایی را از سیاست جدا کرد هر کجا که پا گذاشت چه جنایاتی که نکرد! چه کشتارهایی که نکرد! چه بردگیهایی که نکرد! و هنوز هم این مسائل ادامه دارد منتها به اسم و با ظاهری دیگر. امروزه دیگر لشکرکشیها جواب نمی دهد دیگر ایجاد مستعمره و مسائلی که در هند و ایران و آفریقا وجود داشته جواب نمی دهد. ظاهرش را تغییر دادهاند ولی همان سیاست را دنبال می کنند به نصوی دیگر دارند از بین می برند و می کشند. این زرق و برق را می بینند ولی واقعیات پشت پرده را نمی بینند. می توان گفت آنچه آقای سروش را به این روز نشاند، همین زرق و برق، خودباختگی در برابر غرب و خودخواهی و خودیرستی ای بود که به آن اشاره کرده.

🕸 جناب آقای کیارشی! از جنابعالی که وقت خودتان را در اختیار فصلنامه قرار دادید تشکر میکنیم.